برگ‌هایی از زندگی طلبه‌شهید زینبیون محمدحسین رضوی در گفت‌وگوی «جوان» با خانواده‌اش

نذر کرد وقتی مدافع حرم شد پوتین همرزمانش را واکس بزند

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

در جمع خانواده شهید مدافع حرم لشکر زینبیون محمدحسین رضوی حاضر می‌شوم. جمعی مهربان و صمیمی که آنقدر خوب و جذاب از فرزند شهیدشان روایت می‌کنند که نیازی به سؤالات پی‌درپی‌مان نیست. دستگاه ضبط را که روشن می‌کنم، روایت خاطرات شروع می‌شود. یکی بعد از دیگری با ذوق فراوان دستگاه ضبط را به دست می‌گیرند و از شهید مدافع حرمشان می‌گویند. شهید محمدحسین رضوی کوچک‌ترین فرزند خانواده ۱۰ نفری رضوی‌ها بود. پدرش که اهل جهاد بود، سال ۶۷ برای ادامه تحصیلات حوزوی به همراه خانواده از پاکستان به ایران می‌آید. او تصمیم داشت هر چهار پسرش در ایران طلبه شوند اما محمدحسین معتقد بود عالم دینی اول باید مجاهد باشد بعد مبلغ. برای همین بعد از دو سال تحصیل در حوزه علمیه قم راهی سوریه می‌شود تا در دفاع از حرم اهل‌بیت(ع) با تروریست‌های تکفیری جهاد کند. برای آشنایی با این طلبه شهید به منزلشان در قم رفتیم تا زندگی، اخلاق، اعتقادات و چگونگی شهادتش را از زبان پدر، مادر، برادر و خواهرش بشنویم.

■ **پدر شهید: رزمنده مجاهد**

سال ۶۸ مقارن با رحلت امام خمینی(ره) به ایران آمدم و مشغول تحصیل علوم حوزوی در حوزه علمیه قم شدم. چهار پسر و چهار دختر دارم که محمدحسین متولد سال ۷۷، کوچک‌ترین فرزند خانواده بود، ۱۸ سال داشت که به شهادت رسید.

محمدحسین که در یک خانواده حوزوی تربیت شده بود، بسیار به بزرگ‌ترها به ویژه به پدر و مادرش احترام می‌گذاشت، مثلاً همیشه موقع بیرون رفتن یا بازگشت به منزل دست من و مادرش را می‌بوسید. سعی می‌کرد ما را از خود راضی نگه دارد، جوان مؤدبی بود. اهل شرکت در مجالس و محافل مذهبی بود، به اهل‌بیت(ع) ارادت ویژه‌ای داشت و در ایام محرم و صفر کمتر در خانه بود و بیشتر در هیئت‌های مذهبی حضور داشت.

من نیت داشتم پسرانم در ایران طلبه شوند و درس دینی بخوانند. وقتی محمدحسین گفت می‌خواهد به سوریه اعزام شود، گفتم: بهتر است بمانی و درس حوزوی را ادامه بدهی و در لباس روحانیت به مردم و اسلام خدمت کنی. او خندید و گفت: پدرجان غیر از من سه پسر دیگر داری که می‌توانند روحانی شوند و به دین و مردم خدمت کنند اما من می‌خواهم مدافع حرم شوم و با خون خودم به اسلام و مسلمانان خدمت کنم.

بعد از اصرار او برای رفتن، من راضی شدم اما مادرش هنوز رضایت نمی‌داد. یک روز مادرش آمد و گفت: من راضی به رفتن همه پسرانم به عنوان مدافع حرم هستم. تعجب کردم و گفتم: شما راضی به رفتن محمدحسین نبودی چطور اکنون راضی به رفتن همه پسرانت شدی؟ همسرم خوابی را که دیده بود، برایم تعریف کرد. بعد گفت: دیگر نمی‌توانم مخالفتی داشته باشم. من که در مقابل بی‌بی زینب(س) کاره‌ای نیستم.

■ **رزمنده غیور**

محمدحسین نسبت به سرنوشت مسلمانان بی‌تفاوت نبود. اخبار فلسطین، سوریه، عراق، یمن، بحرین و دیگر مسلمانان را دنبال می‌کرد و از ظلمی که در حق آنها می‌شد، ناراحت بود. یک روز مادرش به او گفت: این داعشی‌ها هیکلی قوی دارند. اگر خدای نکرده اسیر آنها شوی نمی‌ترسی؟ گفت: نه، من ایمانم قوی‌تر از آنهاست. اگر می‌ترسیدم که اینقدر اصرار بر رفتن نداشتم. واقعاً هم همینطور بود، ترس در وجودش نبود و خیلی غیور بود.

محمدحسین خیلی خوب به زبان عربی و انگلیسی تسلط داشت. برای همین وقتی در سوریه بود مسئولان حزب‌الله لبنان به وی پیشنهاد دادند که با آنها همکاری کند و گفتند امکانات لازم را در اختیارش قرار می‌دهند اما چون کار پیشنهادی آنها در پشت جبهه بود نه در میدان نبرد، نپذیرفت و گفت من آمده‌ام تا با تروریست‌ها جهاد نظامی کنم نه اینکه در پشت جبهه باشم. او اهل دنیا نبود. هدفش دفاع از دین اسلام و حرم اهل‌بیت(ع) بود.

من خودم شوق جهاد و شهادت داشتم. در دوران جنگ بوسنی و نسل‌کشی مسلمانان از سوی صرب‌های افراطی برای حضور در آنجا ثبت‌نام کردم، حتی آموزش نظامی دیدم اما توفیق حضور نداشتم. همین شوق در فرزندانم هم دیده می‌شد. برادران دیگر محمدحسین بسیار مشتاق بودند تا به عنوان مدافع حرم در جبهه مقاومت حضور داشته باشند. «ان‌الله غیور و یحب‌الغیور » خداوند غیور است و غیرتمندان را دوست دارد. غیرت دینی مدافعان حرم موجب شد تا از زندگی دنیوی بگذرند و از تعلقات این دنیا رها شوند و راه جهاد را برگزینند.

■ **مادر شهید**

محمدحسین از من می‌خواست دعا کنم سرباز امام زمان(عج) شود. به اخبار مربوط به اهل‌بیت (ع) حساس بود. به ویژه وقتی خبر تخریب مقبره اصحاب معصومین(ع) را شنید، ناراحت شد و نگران حرم اهل‌بیت بود. طوری اصرار بر رفتن داشت که یقین می‌دانستم اگر برود شهید می‌شود. محمدحسین می‌گفت: فکر نکن زنده برمی‌گردم! وقتی شهید شدم گریه نکن تا دشمن خوشحال نشود. من برای دفاع از دین می‌روم. اگر دلتنگ من شدید حضرت زینب(س) و مصیبت‌های روز عاشورا را به یاد بیاورید. روز اربعین زنگ زد و گفت ما الان در عراق هستیم. برای تأمین امنیت زائران اربعین به کربلا آمده‌ایم. شهادت محمدحسین باعث افتخار ماست و خدا را برای داشتن چنین فرزندی سپاسگزاریم. شاید ابتدا راضی به رفتنش نشدم اما بعدها خوابی دیدم که رضایت دادم همه پسرانم برای دفاع از حرم عمه سادات راهی شوند.

یک شب همزمان با حضور محمدحسین در کربلا خواب دیدم که سرهای جدا از تن شهیدان را در یک سالن قرار داده‌اند. چند نفری داخل سالن شدند اما بانویی آنجا بود که به من اذن دخول نداد. بعد هم با نشان دادن آنها به من گفت: همه اینها مادر داشتند. همه اینها عزیز خانواده‌هایشان بودند تو چرا به فرزندت اجازه جهاد نمی‌دهی؟ از خواب که بیدار شدم دیگر نتوانستم با رفتن محمدحسین مخالفت کنم.

■ **برادر: نذر رفتن**

محمدحسین چون کوچک‌ترین عضو خانواده بود، جایگاه خاصی نزد همه داشت و همه دوستش داشتند. نسبت به اعضای خانواده خیلی مهربان بود. حتی اگر از دستش عصبانی می‌شدیم و اعتراض می‌کردیم با خنده و رفتار خاص خودش مثل دست در گردن انداختن و روبوسی کردن از دل ما درمی‌آورد و ناراحتی ما را تبدیل به شادی و خوشحالی می‌کرد.

جلب رضایت والدین برای اعزام او سخت بود. خیلی پافشاری کرد تا توانست رضایت آنان را جلب کند. البته علاقه‌مند به تحصیلات حوزوی هم بود و قصد داشت تحصیل در حوزه را شروع کند. محمدحسین برای رفتن خیلی نذر و نیاز کرد. هم در حرم حضرت معصومه (س) و هم در حرم امام رضا(ع) نذر کرد تا پدر و مادرمان به رفتنش رضایت بدهند. یک بار هم به زیارت عتبات عالیات رفته بود. یکی از دوستانش گفت: نیمه‌های شب در پشت‌بام هتل رو به حرم ایستاد و با صدای بلند حاجت خود را از حضرت ابوالفضل (ع) خواست. همان شب بود که مادرم خواب عجیبش را دید و راضی به رفتن همه پسرهایش شد.

برادر کوچکترم می‌گفت: محمدحسین نذر کرده بود اگر به عنوان مدافع حرم به سوریه برود، مدتی کفش‌های رزمندگان را واکس بزند. همین کار را هم کرد. تا لباس سربازی ارباب را به تن کرد، نذرش را ادا کرد.

خیلی پیگیر اخبار سوریه بود. یک شب دیروقت به خانه آمدم، محمدحسین متوجه حضور من نشد، دیدم شبکه العالم را تماشا می‌کند. زبان عربی‌اش خوب بود. تلویزیون صحنه‌هایی از درگیری مدافعان حرم با تروریست‌های داعشی را پخش می‌کرد. دیدم اشک‌های محمدحسین سرازیر شد. او خیلی دغدغه دین و اوضاع مسلمانان را داشت.

> محمدحسین خیلی خوب به زبان عربی و انگلیسی تسلط داشت. برای همین وقتی در سوریه بود مسئولان حزب‌الله لبنان به وی پیشنهاد دادند که با آنها همکاری کند و گفتند امکانات لازم را در اختیارش قرار می‌دهند اما چون کار پیشنهادی آنها در پشت جبهه بود نه در میدان نبرد، نپذیرفت و گفت من آمده‌ام تا با تروریست‌ها جهاد نظامی کنم

هنگام اعزام به سوریه می‌گفت: من شهید خواهم شد. حتی نحوه شهادت خودش را می‌گفت و ما حرف‌هایش را به شوخی گرفتیم. البته بعد از شهادت فهمیدیم همه حرف‌هایش جدی بود، نه شوخی.

خوب به یاد دارم قبل از اعزام محمدحسین به سوریه، پدرم برای اینکه شجاعت و ایمان او را محک بزند چند کلیپ از رفتار خشونت‌آمیز و جنایت‌های داعش علیه مدافعان حرم را به او نشان داد و گفت: ببین چقدر راحت سر را از بدن جدا می‌کنند، اگر اسیر اینها بشوی چه بسا از ترس حرف‌هایی بزنی که حتی از دین خارج شوی. محمدحسین گفت: پدرجان من فیلم‌ها و صحنه‌هایی خشن‌تر و به مراتب وحشتناک‌تر از اینها را هم دیده‌ام، اصلاً علت تصمیم من برای رفتن به سوریه همین‌هاست. سر مسلمانان بی‌گناه را از تن جدا می‌کنند و شما از من انتظار دارید ساکت بنشینم و اینجا در آرامش زندگی کنم.

محمدحسین به دعا و راز و نیاز با خداوند اهمیت زیادی می‌داد. معمولاً دعای معروف مفاتیح را می‌خواند. در هیئت‌های مذهبی و دسته‌های عزاداری فعال بود. هرگز نماز صبحش قضا نشد. مثلاً اگر نیمه شب از هیئت به خانه می‌آمد برای اینکه نمازش قضا نشود، تا اذان صبح بیدار می‌ماند و بعد از خواندن نماز می‌خوابید.

■ **خواهر شهید: تاب و تب اعزام**

برادرم دفاع از حرم اهل‌بیت (ع) را وظیفه دینی خودش می‌دانست. می‌گفت نمی‌توانم در برابر وضعیت ناگوار شیعیان در سوریه و عراق آرام بنشینم. محمدحسین چهار سال قبل از شهادتش در تب و تاب اعزام به جبهه مقاومت بود. ابتدا نگران بودیم اما کاری کرد که هنگام رفتن همه راضی شدیم. وقتی مقدمات اعزام فراهم شد، حال و هوایش هم تغییر کرده بود. شور و شوق خاصی داشت و سر از پا نمی‌شناخت. شجاع بود، همرزمانش می‌گفتند ما از وجود او انرژی می‌گرفتیم.

محمدحسین نیمه شعبان اعزام شد و در سالروز شهادت امام رضا(ع) در بوکمال سوریه به شهادت رسید. نحوه شهادتش به این شکل بود که برای انجام عملیات شناسایی آزادسازی بوکمال با یکی از فرماندهان لشکر فاطمیون به منطقه می‌روند که در این عملیات هر دو نفر به شهادت می‌رسند. یک گلوله به سر و سه گلوله به پهلوی برادرم اصابت کرده بود. پیکرش سه روز زیر آفتاب در آن منطقه ماند که با عملیات نیروهای ما و عقب‌نشینی تروریست‌ها از بوکمال، پیکرش کشف و به عقب منتقل شد.

خبر شهادت محمدحسین را برادران سپاه به ما دادند. مراسم تشییع پیکرش همراه با تعدادی دیگر از شهدای لشکر فاطمیون بسیار با شکوه برگزار شد. جمعیت کثیری از ایرانی‌ها، افغانستانی‌ها، پاکستانی‌ها و عراقی‌ها در مراسم تشییع حضور داشتند. مراسمی که متعلق به شهدا بود و خودشان حضور داشتند به خوبی و با شکوه هر چه تمام‌تر برگزار شد.

از خدا می‌خواهیم که توفیق تداوم راه شهدا به ویژه راه شهدای مدافع حرم را نصیب ما کند. ان‌شاءالله کاری کنیم شرمنده شهدا نباشیم.

یادکرد

یادکردی از محسن حججی در اولین سالگرد شهادتش

حججی‌ها ثمره انقلاب عاشورایی خمینی هستند

■ **غلامحسین بهبودی**

یک سال پیش در چنین روزهایی بود که یک عکس در فضای مجازی دست به دست شد و یک نام دهان به دهان چرخید و تکرار شد. محسن حججی رزمنده ۲۶ ساله ایرانی که ۱۶ مردادماه ۹۶ توسط گروه داعش به اسارت درآمده بود، ۱۸ مرداد به شهادت رسید. تصویر نگاه‌های او چنان بازتابی داشت که حتی بسیاری از هنرمندان دگراندیش را به تحسین و تشویق وامی‌داشت.

محسن حججی متولد تیرماه ۱۳۷۰ در نجف‌آباد اصفهان بود. یک جوان دهه هفتادی که تصور می‌شد از آرمان‌های انقلاب و دفاع مقدس فاصله گرفته‌اند و امیدی به همت و غیرتشان در آوردگاه‌های سخت نیست! اما جبهه دفاع از حرم به عینه ثابت کرد که اگر صحبت روی ارزش‌ها و تأثیرشان روی قلب‌ها باشد، هیچ دهه‌ای را نباید خالی از مردانی بدانیم که با شجاعت و ایمانشان حماسه‌ها خلق می‌کنند و به تاریخ بشریت معنا می‌دهند.

> اگر بنا باشد جوانی مؤمن و انقلابی از داشته‌هایش دفاع کند، هیچ زخم‌زبانی نمی‌تواند او را از هدفش منصرف کند. اگر بنا باشد از انقلاب در آن سوی مرزها دفاع شود، هستند محسن‌هایی که فرزند کوچک خود را رها کنند و دل به طوفان حوادث بسپارند

شهید حججی نمونه‌ای از یک جوان مؤمن و انقلابی بود که سال‌ها پس از پیروزی نهضت امام خمینی به دنیا آمد و در فضای انقلاب رشد کرد و به سن جوانی رسید. جوانی انقلابی که از کودکی پای روضه امام حسین(ع) بزرگ شد و حسینی زیست و کربلایی از دنیا رفت. اینکه می‌بینیم از خیمه سوخته پشت تصویر محسن گرفته تا لحظه به اسارت درآمدنش در آن دشت گرم، آن داعشی چاقو به دست و آن نگاه‌های پرصلابت حججی همگی یادآور واقعه عاشورا هستند، اتفاقی نیست. محسن حججی در فرهنگ عاشورایی انقلاب پرورش یافته بود و حالا همانطور از دنیا می‌رفت که آموخته بود.

در زندگینامه شهید حججی می‌خوانیم که پاسدار لشکر زرهی ۸ نجف اشرف بود. نام این لشکر در جنگ تحمیلی آنقدر شهرت دارد که به جرئت می‌توان گفت جزء لاینفک تاریخ دفاع مقدس است. لشکری به فرماندهی حاج احمد کاظمی که در عملیات‌های بسیاری خط‌شکن بود و شهدای بسیاری تقدیم کرد.

حالا لشکر ۸ نجف شهیدی دیگری داده است؛ رزمنده‌ای از نسل جوانان پس از جنگ که ظاهراً چیزی از فضای جبهه‌ها را درک نکرده بود اما همان ارزش‌هایی که جوانان دهه ۶۰ را به جبهه می‌کشاند، محسن را نیز جبهه‌ای کرد و چنین سرنوشت خیری را برایش رقم زد. صحبت از نحوه شهادت محسن حججی تنها یادکردی از یک جوان شجاع نیست، صحبت از تبیین و تداوم ارزش‌هایی است که انقلاب خمینی در پی آن بود؛ عاشورایی زیستن، عاشوایی اندیشیدن و عاشورایی مردن.

در تمام سال‌های دفاع مقدس آنقدر امثال محسن حججی به جبهه‌ها رفته بودند که آسمان انقلاب پر از ستاره بود. کثرت باعث می‌شد واژه شهید و شهادت برایمان عادی شود اما وقتی حججی‌ها در خلال دهه چهارم انقلاب قدم در میادین جنگ گذاشتند، خیلی چیزها تغییر کرد. دانستیم اگر بنا به ایمان و اعتقاد باشد، هیچ وقت هیچ ارزشی رنگ نخواهد باخت. اگر بنا باشد جوانی مؤمن و انقلابی از داشته‌هایش دفاع کند، هیچ زخم‌زبانی نمی‌تواند او را از هدفش منصرف کند. اگر بنا باشد از انقلاب در آن سوی مرزها دفاع شود، هستند محسن‌هایی که فرزند کوچک خود را رها کنند و دل به طوفان خطر بسپارند.

حالا یک سال از شهادت محسن حججی می‌گذرد. کمی کم‌فروغ، اما هنوز به یادش هستیم. نگاه‌های پرصلابت او وقتی که گلوله‌ای به پهلویش خورده و جلادی چاقو به دست یقه‌اش را گرفته بود، فراموش شدنی نیست. محسن حججی نشان داد وقتی از ایمان صحبت می‌کنیم، دقیقاً منظورمان چیست. وقتی از صلابت یک رزمنده مکتبی حرف می‌زنیم، چه چیزی را مد نظر داریم. وقتی از حسینی رفتن می‌گوییم، چه کسانی را در نظر داریم.

■ **شهید حججی در یک نگاه**

محسن حججی سال ۱۳۷۰ در شهر نجف‌آباد اصفهان به دنیا آمد. او از جهادگران و اعضای فعال مؤسسه شهید احمد کاظمی بود که در عملیاتی مستشاری نزدیک مرز سوریه با عراق به اسارت گروه تروریستی داعش درآمد و پس از دو روز به دست تروریست‌های تکفیری در سوریه به شهادت رسید. داعش چندی پس از انتشار فیلمی که ادعای به اسارت درآوردن محسن حججی را داشت، اعلام کرد که وی را به قتل رسانده است. شهید حججی دهمین عضو از لشکر زرهی ۸ نجف اشرف است که طی جنگ در سوریه به شهادت رسیده‌اند.

این جهادگر فرهنگی از فعالان ترویج و تبلیغ کتاب بود و اقدامات جهادی را در اردوهای سازندگی برای خدمت به مناطق محروم انجام داده و از خادمین راهیان نور در مناطق عملیاتی دوران دفاع مقدس بود. شهید محسن حججی در سال ۱۳۹۱ ازدواج کرد، ثمره ازدواج وی پسری به نام علی است. وی روز دوشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۹۶ به اسارت دشمن درآمد و در روز چهارشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۹۶ در سوریه به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۴۱

از راست به چپ

■۱- مسجدی در بیت‌المقدس- جحیم- ممکن ساختن ■۲- پولش از پارو بالا می‌رود- باور غیر دینی و غیر علمی ■۳- علامت مفعول- فیلمی دلهره‌آور به کارگردانی آلفرد هیچکاک- اسلوب و روش- همسایه کهنسال تهران ■۴- ردپا- جرس- چرک دست- میوه‌ای پر خاصیت ■۵- مجازاً به معنی کاملاً شبیه هم است- ترکیبات آلی مختلفی که در اغلب مواد غذایی وجود دارد ■۶- دارایی- پاپوش- نام مسی ■۷- هجوم نظامی- میوه‌ای مناسب برای افراد مبتلا به فشار خون- شیطان‌صفت ■۸- یکی از شبه‌فلزات- هنگام- گاز تنفسی- گرما و حرارت ■۹- پرسش- آزرده‌خاطر کردن- نفس خسته ■۱۰- برده و بنده- گل سرخ- سلاح کاشتنی ■۱۱- ضداجباری- به دست آوردن ■۱۲- مرتجع فلزی- تقویت‌کننده زمین زراعی- فعل و عمل- پاداش ■۱۳- حرف دهن‌کجی- عیب و ننگ- گروگیرنده ملک- بنده و شما ■۱۴- تیم فوتبال و شهری در فرانسه- ترکیبی فارسی به معنای چهره نورانی ■۱۵- اسپانیای عرب- خواب خوش- تراکتور شالیزار

از بالا به پایین

■۱- زیاده‌روی- لبخندزدن- فدراسیون بین‌المللی بسکتبال ■۲- قرآن خواندن- از نژادهای باستانی انسان تا عصر حجر ■۳- کری- خیره شدن- خریدار اموال مسروقه- رنگ خون انگلیسی ■۴- دوست- علف خشک- دشتی در ایران- واحدی برای پارچه ■۵- پستانداری گوشتخوار و از تیره گربه‌سانان- یکی از پادشاهان کیانی ■۶- بین‌المللی- درخت قالیبافان- زادگاه حضرت ابراهیم ■۷- اسب سفید- ورزشکار مقاوم و با اراده- مالامال ■۸- لوله تنفسی- پایبندی به قول و قرار- گستاخ و بی‌پروا- لیست غذا ■۹- تلخ- طرح و نقشه ارائه‌شده برای تصویب- قایق بزرگ ■۱۰- مرگ و میر- قوم آتیلا- پایان و آخر ■۱۱- خلل پیداکردن- اثری از ارنست همینگوی، نوبل برده در سال ۱۹۵۴ میلادی ■۱۲- شریک زن- نیاز صنف نجار- از ارکان نماز- مهم‌ترین صادرات کشور ما ■۱۳- ویتامین جدولی- سدی نزدیک تخت جمشید- سوره زنان- خط کش مهندسی ■۱۴- منظومه ابوشکور بلخی- خلاصه‌گویی ■۱۵- توپ و تشر- زبان- مساوی و یکسان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴	۳	۲						
			۴		۱			
		۱					۳	۵
۳						۷		
۶	۲					۳		
				۷		۸		
			۷		۶			
۹	۱	۴						
					۳		۹	

جدول کلمات متقاطع
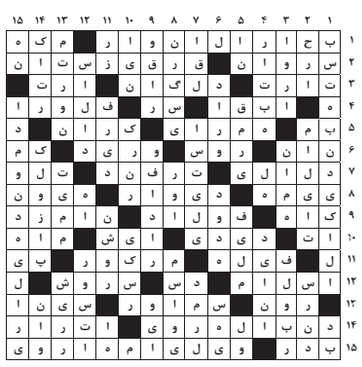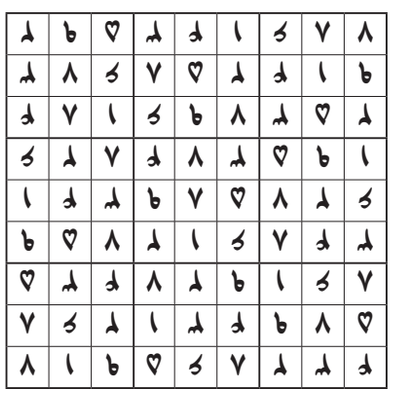
■ پاسخ جدول شماره ۵۴۴۰